


تطبیق سنت‌های قرآنی بر شکل‌گیری قیام عاشورا

رحیم ابوالحسینی / سطح چهار حوزه علمیه و استاد همکار جامعه المصطفی العالمیه

rahim_abolhasani@miu.ac.ir  orcid.org/0009-0007-6990-092X

 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۱۴ - پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۰۳

چکیده

واقعه کربلا تأثیرگذارترین عامل در بازسازی هویت مسلمانان، به‌ویژه شیعیان بوده است. در طول تاریخ درباره واقعه کربلا آثار فرهنگی، هنری و مذهبی بسیاری پدید آمده است. یافته‌های پژوهشی در این میدان، خواننده را با پرسش‌هایی مواجه می‌کند که پاسخ آنها در این نگارش کوتاه تهیه شده است. به‌راستی نهضت کربلا با چه هدفی انجام گرفته و ریشه اصلی قیام چه بوده است؟ دیدگاه‌ها درباره هدف قیام امام حسین علیه السلام چیست؟ عواملی نظیر «اجبار بر بیعت»، «تشکیل حکومت»، «شهادت‌طلبی»، «امر به معروف و نهی از منکر»، «دعوت کوفیان» و «تکلیف ویژه» تا چه اندازه در حرکت امام علیه السلام نقش داشته‌اند؟ در این نگارش کوتاه، از زاویه‌ای دیگر به قیام عاشورا نگریسته شده؛ زیرا نگارنده تلاش کرده است براساس آیات قرآن واقعه عاشورا را ریشه‌یابی کند؛ از این‌رو وظیفه اصلی نوشتار حاضر «تطبیق سنت‌های قرآنی بر واقعه عاشورا» است و بدین‌وسیله ریشه‌ای‌ترین عامل قیام به‌عنوان مبنای قیام امام حسین علیه السلام معرفی شده است؛ به‌طوری که دیدگاه‌های یادشده در ذیل این مبنا قرار خواهند گرفت.

کلیدواژه‌ها: قیام عاشورا، سنت فرصت عدل، سنت تداوم عدل، سنت هلاکت.

در میان نویسندگان مسلمان، کمتر کسی است که قیام امام حسین علیه السلام را مردود یا برخلاف مصلحت بداند. باین حال برخی همانند ابوبکر رضی الله عنه این عربی آن را حرکتی نامشروع در مقابل حاکمیتی مشروع دانسته است.^۱ این تیمیه نیز درباره قیام امام حسین علیه السلام معتقد است که اگرچه امام مظلومانه شهید شد، ولی کار امام فاقد مصلحت دنیوی و اخروی بوده و قیام عاشورا عامل ایجاد فتنه‌های زیادی در امت اسلام بوده است؛^۲ لکن به گفته برخی از مورخان در صد سال اخیر و بخصوص پس از دوران سیدجمال‌الدین اسدآبادی، نگاه نویسندگان اهل سنت به واقعه عاشورا تغییر کرده است و بسیاری از نویسندگان ایشان، حرکت امام حسین علیه السلام را تأیید می‌کنند.^۳ عباس محمود عقاد مؤلف کتاب *ابوالشهداء و عبدالله علائلی* نگارنده کتاب *الإمام الحسین* نمونه‌ای از این نویسندگان‌اند.

اما با استفاده از آیات قرآن، تحلیل احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، تبیین روایات ائمه شیعه علیهم السلام و تفسیر گزارش‌های تاریخی، به دست می‌آید که حرکت امام حسین علیه السلام ریشه در سنت‌هایی دارد که همه پیامبران در راه تحقق جامعه‌ای سالم آن را دنبال و اجرا کرده‌اند. در فرهنگ قرآن سه نوع سنت را می‌توان استنباط کرد:

۱. سنت فرصت عدل: مردم این فرصت را دارند تا از ولایتی که خداوند در اختیار اولیای خویش قرار داده است، استفاده کنند؛

۲. سنت تداوم عدل: قابلیت داشتن جامعه برای استمرار و تداوم عدالت؛

۳. سنت هلاکت: جامعه به سبب بی‌لیاقتی در اجرای عدالت، محکوم به هلاکت است.

«فرصت عدل» سنتی است که همیشه وجود دارد؛ یعنی خداوند هیچ‌گاه زمین را از این فرصت خالی نگذاشته؛ بلکه حجت الهی همواره در میان آدمیان بوده است و انسان‌ها می‌باید از این فرصت برای راهنمایی و هدایت خود استفاده کنند.

پس از اذعان به این سنت الهی، نوبت به «سنت تداوم عدالت» می‌رسد؛ یعنی در مرحله بعد، جامعه موظف است که تداوم عدل را تضمین کند. بنابراین منظور از «سنت تداوم عدل» این است که از نظر قرآن، این سنت در جامعه‌ای که از هدایت پیشوایان دینی برخوردار بوده و استعداد استمرار عدالت را برای خود مهیا ساخته است، ادامه خواهد داشت.

اما هرگاه در یک جامعه، «سنت تداوم عدالت» از دست برود و مردمان آن به بی‌کفایتی برسند، نوبت به «سنت هلاکت» می‌رسد که در این صورت، نفرین پیامبران در حق آن جامعه مأذون و مستجاب بوده، آن جامعه محکوم به نابودی خواهد بود.

۱. ابوبکر ابن عربی، *العواصم من القواصم*، ص ۲۳۱.

۲. عبدالمجید عبدالطیم ابن تیمیه حرانی، *منهاج السنه*، ج ۲، ص ۲۴۰ و ۲۴۱، به نقل از: مهدی پیشوایی، *تاریخ قیام و قتل جامع سیدالشهداء*، ج ۱، ص ۲۵۱.

۳. عبدالمجید ناصری داودی، *انقلاب کربلا از دیدگاه اهل سنت*، ص ۲۵۷.

اکنون امام حسین علیه السلام «فرصتی برای عدالت» است (سنت اول)؛ لکن در جامعه‌ای زندگی می‌کند که تداوم و استمرار عدالت در آن از دست رفته است (سنت دوم)؛ پس چه باید بکند؟ آیا او مجاز به نفرین است تا امت پیامبر صلی الله علیه و آله همچون امت‌های پیشین محکوم به فنا شوند (سنت سوم) یا راه دیگری را باید برگزیند؟ آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله مجاز به نفرین نیست، نوه او که به سبب وصیت جدش حق ولایت و حاکمیت بر جامعه را دارد، به طریق اولی مجاز نخواهد بود. اینجاست که باید دید امام حسین علیه السلام چه راهی را در پیش گرفته و مبنای قیام او چه بوده است؟

۱. مفهوم‌شناسی

مفهوم «قیام» در برابر «قعود» استعمال می‌شود و به معنی ایستادگی است؛ نظیر آیه «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا»^۱، واژه «قیام» هیچ‌گاه به تنهایی استعمال نمی‌شود؛ بلکه همیشه با شیء دیگری همراه است؛ لذا گفته می‌شود: قیام کرد به یک امری که آن امر تکیه‌گاه و موجب انتظام امورش بود.^۲ در آیه «الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا»^۳ منظور ایستادگی و مدیریت در اموال سفیهان است؛ از این رو در قرائت نافع و ابن‌عاصم، «قیماً» روایت شده،^۴ که در این صورت، قطعاً به معنای ایستادگی است.

بنابراین با در نظر گرفتن اینکه واژه «قیام» در اصل «قوام» به کسر قاف بوده است،^۵ می‌توان به این نکته رسید که امام حسین علیه السلام با قیام خویش در جست‌وجوی قوام جامعه بوده و هدفش بازگرداندن دین جدش به حالت اول بوده است.

کلیدواژه «سنت‌های قرآنی» نیز در لغت به معنای رویه‌ها، روش‌ها، آیین‌ها، مراسم و شرایع آمده است.^۶ این کلمه از ریشه «سن» به معنای تیز کردن، صیقل دادن، راندن و راه بردن یک چیز در مسیر مشخص است.^۷ «سنت» در اصطلاح دارای معانی متعدد است که از جمله آنها، «قوانین تغییرناپذیر» و «آداب و رسوم گذشتگان» است. آنچه در این نگارش مدنظر است، اصطلاحی است که با معنای اول مطابق دارد؛ یعنی قوانین کلی و عمومی جهان که ناظر به نظام تکوین‌اند و تغییرناپذیرند. در واقع این معنا به ضوابط و روش‌هایی اشاره دارد که خدای متعال امور عالم و آدم را بر پایه آنها تدبیر و اداره

۱. آل‌عمران: ۱۹۱.

۲. احمدبن محمد فیومی، مصباح المنیر، ص ۵۲۰.

۳. نساء: ۵.

۴. فضل‌بن حسن طبرسی، تفسیر مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۷.

۵. احمدبن محمد فیومی، مصباح المنیر، ص ۵۲۰.

۶. علی‌اکبر دهخدا، لغتنامه دهخدا، ج ۸، ص ۱۲۱۴۶.

۷. لویس معلوف، المنجد فی اللغة، ص ۳۵۳.

می‌کند.^۱ بر همین اساس از دیدگاه قرآن، سنت خدا در راستای محو و نابودی شرک^۲ و تدمیر ظالمان^۳ و وراثت مؤمنان بر جهان^۴ در حرکت است.

۲. دیدگاه‌ها درباره قیام امام حسین علیه السلام

درباره قیام امام حسین علیه السلام چند دیدگاه معروف وجود دارد؛ اما قصد ما در این نگارش، طرح تفصیلی این دیدگاه‌ها نیست؛ بلکه همین قدر باید دانست که دیدگاه‌هایی نظیر «تشکیل حکومت»، «شهادت‌طلبی»، «دعوت کوفیان»، «امر به معروف و نهی از منکر»، «اجبار بر بیعت» و «عمل به دستور غیبی»، هر کدام به دلیل اینکه دارای شواهدی هستند، برخی از تاریخ‌پژوهان در زمینه واقعه عاشورا را به خود متمایل ساخته‌اند. منظور از ارائه دیدگاه‌های یادشده آن است که ثابت شود هیچ‌کدام از این عوامل، علت مستقل در قیام نبوده‌اند؛ بلکه همه آنها در سایه مبنایی قرار دارند که آن مبنا علت‌العلل همه این دیدگاه‌هاست. بنابراین پیش از طرح مبنای قیام، ضرورت دارد که مروری سریع بر دیدگاه‌های یادشده داشته باشیم.

نظریه «تشکیل حکومت» نخستین بار توسط شیخ مفید (م ۴۱۳ق) و شاگردش سیدمرتضی علم‌الهدی (م ۴۳۶ق)^۵ مطرح شده است. برخی از دانشمندان اهل سنت نیز با طرح نظریه تشکیل حکومت، حرکت امام علیه السلام را دستیابی به حکومت و طلب امارت تفسیر کرده‌اند؛^۶ چنان‌که عده‌ای دیگر با پذیرش اینکه اقدام امام علیه السلام برای دستیابی به حکومت بوده، اساساً حرکت امام علیه السلام را نامشروع و مخالف با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پنداشته‌اند.^۷

نظریه «شهادت‌طلبی» نیز از قرن هفتم طرفدارانی پیدا کرده است. این نظریه قائل است که امام علیه السلام صرفاً برای شهید شدن اقدام به قیام کرده است؛ زیرا شهادت فوز الهی است و اقدام به آن، عبادت به‌شمار می‌آید. نخستین بار ابن‌نما حلی (م ۶۴۵ق)^۸ و شاگردش سیدبن طاووس (م ۶۶۴ق)^۹ در مقاطع مختلف،^{۱۰} این دیدگاه را مطرح کرده‌اند.

۱. مرتضی مطهری، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، ص ۴۲۵.

۲. اسراء: ۷۷؛ انفال: ۳۸.

۳. نمل: ۵۱؛ فرقان: ۳۶.

۴. قصص: ۵.

۵. محمدبن محمدبن نعمان مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۱.

۶. علی‌بن حسین علم‌الهدی، تنزیه الانبیاء، ص ۲۲۷.

۷. اسماعیل‌بن عمر ابن‌کثیر، البداية و النهایة، ج ۸، ص ۱۶۰.

۸. ابوبکر ابن‌عربی، العواصم، ص ۳۳۲.

۹. محمدبن جعفر بن محمد ابن‌نما حلی، منیر الاحزان، ص ۱۱؛ مهدی پیشوایی، تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهداء، ج ۱، ص ۲۶۸.

۱۰. علی‌بن موسی سیدبن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۶.

۱۱. همان، ص ۲۰.

«دعوت کوفیان» نیز از دیدگاه‌هایی است که هرچند به‌عنوان یک نظریه الحاقی و نامستقل مطرح است، ولی زیاد درباره آن بحث می‌شود.^۱ به‌اعتقاد طرفداران این نظریه، امام علیه السلام که برای چندمین بار از سوی کوفیان دعوت شده بود، این بار که مصادف با مرگ معاویه بود، احساس تکلیف کرد و بدین‌وسیله دعوت آنان را اجابت نمود؛ اما برخی در مسئله دعوت کوفیان، قائل به علیت معکوس‌اند و معتقدند که دعوت کوفیان علت قیام نبوده؛ بلکه خروج امام علیه السلام از مدینه سبب بیداری و دعوت کوفیان شده است.^۲

نظریه اصلاحی «امر به معروف و نهی از منکر» نیز که یکی از دیدگاه‌های پرتطرفدار در موضوع قیام امام حسین علیه السلام است، در بعضی از سخنان امام علیه السلام به‌صراحت آمده است.^۳ علاوه بر این، یکی از مسؤلیت‌های مهم اجتماعی امامان معصوم علیهم السلام اقامه عدل و قسط است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ».^۴ از این‌رو به‌اعتقاد برخی متفکران معاصر، عنصر امر به معروف و نهی از منکر در کنار «دعوت مردم کوفه»، اصلی‌ترین عامل در برپایی نهضت کربلا بوده است.^۵ در واقع امر به معروف و نهی از منکر تعبیر دیگری از اصلاح‌طلبی است که در تبیین فلسفه قیام عاشورا دیده می‌شود: «إنما خرجت لطلب الإصلاح...».

نظریه دیگری که در موضوع قیام طرفدارانی در میان فقها پیدا کرده، «عمل به دستور غیبی» است. به‌اعتقاد این دسته، جریان عاشورا تکلیف ویژه‌ای بود که تنها امام علیه السلام مکلف به انجام آن بوده است و این سخن امام علیه السلام که فرمود: «چقدر هوای بازگشت به اسلافم را دارم؛ همچون اشتیاق یعقوب به یوسف؛ و برای من قتلگاهی مقرر شده است که دیدارش می‌کنم»،^۶ گواه آن است که امام علیه السلام از سوی خداوند دستور خاص داشته است. گواه دیگر، روایات فراوانی است که بیان می‌کنند از ابتدای خلقت به مقتل امام علیه السلام اشاره شده است و پیامبران پیشین از آن آگاهی یافته‌اند.^۷ این نظریه از سخنان برخی فقهای حاضر^۸ و متأخر^۹ استنباط می‌شود.

اینها دیدگاه‌هایی هستند که درباره قیام امام حسین علیه السلام وجود دارند؛ اما حقیقت آن است که هیچ‌کدام از عوامل یادشده عنصر مستقلی برای حرکت امام علیه السلام به‌شمار نمی‌آیند.

۱. مهدی یشوایی و همکاران، تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهدا، ج ۱، ص ۳۰۳.

۲. محمد فاضل استرآبادی، عاشورا انگیزه، شیوه و بازتاب، ص ۵۵۴.

۳. محمدبن جعفر بن محمد ابن‌نما حلی، منیر الأبحران، ص ۳۱؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱؛ علی‌بن موسی سیدین طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۴۸.

۴. حدیث: ۲۵.

۵. مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۱۳.

۶. علی‌بن موسی سیدین طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۳۸؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷؛ حسین‌بن محمد حلوانی، نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، ص ۸۶.

۷. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۹۸.

۸. لطف‌الله صافی گلپایگانی، حسین شهید آگاه و رهبر نجات‌بخش اسلام، ص ۲۶.

۹. محمدحسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۲۱، ص ۳۹۵.

۳. مبنای قیام عاشورا، فرضیه قیام برای تداوم عدالت و احیای ولایت

با نگاهی به آیات قرآن و روایات به دست می‌آید که امام علیه السلام براساس سنت و قانون الهی به چنین حرکتی اقدام کرده است؛ قانونی که به امام حسین علیه السلام اختصاص نداشته و هر امام دیگر در شرایط مشابه موظف به انجام آن بوده است. سنت الهی و قرآنی این است که هرگاه در جامعه‌ای استعداد تداوم عدالت از دست برود و مردم آن هیچ ظرفیتی برای حفظ یا گسترش عدالت نداشته باشند، آن جامعه محکوم به فناست؛ یعنی پیامبران در چنین وضعیتی حق دارند نفرین خود را بر آن جامعه نثار کنند و نفرین آنها مأذون و مستجاب است و پس از نابودی امت پیشین، امت دیگری جایگزین آن می‌شود: «ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ»^۱. در واقع از آیات قرآن سه نوع سنت استنباط می‌شود که در ادامه این نوشتار به آنها پرداخته می‌شود.

۳-۱. سنت فرصت عدل

سنت الهی بر این است که خداوند همیشه کسی را برای هدایت بشر می‌فرستد تا آنان را راهنمایی کند و به سعادت برساند؛ یعنی در طول تاریخ همیشه راهنماییانی بوده‌اند که وظیفه آنها راهنمایی بشر برای تحقق عدالت بوده است؛ لکن انسان‌ها فرصت‌سوزی می‌کردند و زمینه‌های تحقق عدالت را از بین می‌بردند. قرآن در آیاتی که به ارسال رسل و خلافت پیامبران اشاره دارند، این فرصت را برای بشر بازگو کرده است: «همان‌گونه که در میان شما رسولی از خودتان فرستادیم که همواره آیات ما را بر شما می‌خواند و شما را پاک و پاکیزه می‌کند و کتاب و حکمت به شما می‌آموزد و به شما آنچه نمی‌دانستید، تعلیم می‌دهد»^۲. حتی نخستین انسان، یعنی حضرت آدم علیه السلام را به‌عنوان خلیفه و پیشوا آفریده است تا فرصت تحقق عدالت برای او نیز فراهم باشد و بهانه‌ای نماند: «و آن زمان را به‌یاد آر که پروردگارت به فرشتگان گفت: به‌یقین جانشینی در زمین قرار می‌دهم»^۳؛ چنان‌که خطاب به داود علیه السلام می‌فرماید: «ای داود! همانا تو را در زمین جانشین قرار دادیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن»^۴. قرآن با فرستادن پیامبران الهی و ایجاد بسترهای هدایت و آماده‌سازی فرصت‌های تحقق عدالت، حجت را بر بشر تمام کرده است: «پیامبرانی که مژده‌رسان و بیم‌دهنده بودند تا مردم در برابر خدا پس از فرستادن پیامبران بهانه‌ای نداشته باشند»^۵ و یادآور شده است که این فرصت‌سوزی در اثر ظلم و جهل انسان رخ داده است: «إِنَّهٗ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^۶.

۱. مؤمنون: ۲۱.

۲. بقره: ۱۵۱.

۳. بقره: ۳۰.

۴. ص: ۲۶.

۵. نساء: ۱۶۵.

۶. احزاب: ۷۲.

در روایات اسلامی نیز این معنا به وضوح دیده می‌شود؛ مانند: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حِجَةِ اللَّهِ»^۱ و «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۲. از این روایات استفاده می‌شود که فرصت اجرای عدالت توسط حجت‌های الهی همواره مهیا بوده است و این مردمانند که باید از این فرصت استفاده کنند.

۳-۲. سنت تداوم عدل

یکی دیگر از سنت‌های الهی آن است که تا وقتی در جامعه اسلامی افراد صالح و خدانشناس وجود دارند، به طوری که زمینه اجرای عدالت و احقاق حقوق هنوز از بین نرفته است، آن جامعه حق حیات دارد؛ اما اگر زمینه مذکور از بین برود و مجالی برای تداوم عدالت باقی نماند، حق حیات از آن جامعه برداشته می‌شود. در آیه شریفه «و پروردگارت بر آن نیست شهرهایی را که مردمانش درست کارند، ظالمانه هلاک کند»^۳ منظور این است که در جامعه تا وقتی مردمان اصلاحگر و مجری عدالت وجود داشته باشند، «سنت تداوم عدل» و حق حیات برای آنان محفوظ است.

همچنین در آیه مبارکه «ما در هیچ حالی نابودکننده شهرها نبوده‌ایم، مگر آنکه اهلشان ستمکار بوده‌اند»^۴ صریحاً به «سنت تداوم عدل» اشاره دارد و می‌فرماید: ما ابتدا پیامبری در متن مردم برمی‌انگیزیم تا آیات رستگاری را برای آنان بخواند؛ و هیچ‌گاه بی‌جهت آنان را هلاک نمی‌کنیم.

در حدیث نیز آمده است: «فِي الْعَدْلِ الْإِقْتِدَاءُ بِسُنَّةِ اللَّهِ وَ ثَبَاتُ الدُّوَلِ»^۵؛ یعنی تداوم عدالت در هر جامعه موجب پایداری نظام و پیروی از سنت الهی است.

۳-۳. سنت هلاکت

سومین مرحله از سنت‌های الهی، «سنت هلاکت» است؛ یعنی هلاکت جامعه مشروط به بی‌عدالتی و ستمکاری است. در اینجا برای تحلیل مبنای قیام و اثبات اینکه نهضت کربلا بر پایه بازگرداندن عدالت به جامعه و حفظ جایگاه امامت و ولایت بوده، به چند مقدمه به هم پیوسته نیاز است.

۳-۳-۱. مقدمه اول: استحقاق عذاب برای جامعه ستمکار

چنان‌که پیش از این اشاره شد، سنت خداوند این است که اگر جامعه‌ای استعداد استمرار عدالت را از دست بدهد و ظلم و ستم آن جامعه را فراگیرد، «سنت هلاکت» در حق آن اجرا می‌شود. در این باره آیات متعددی

۱. محمد بن علی صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۳۰؛ محمد بن عبدالله اسکافی، المعیار و الموازنه، ص ۲۰۱.

۲. سلیمان بن ابراهیم قندوزی، ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۳۷۲؛ فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۵۳.

۳. هود: ۱۱۷.

۴. قصص: ۵۹.

۵. علی بن محمد لیلی واسطی، عیون الحکم و المواعظ، ص ۳۵۵؛ سید محمد حسین طباطبایی بروجردی، جامع احادیث الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۸۹.

وجود دارد که در برخی از آنها بدون اشاره به زمانی خاص می‌فرماید: چه بسیار از شهرهایی را که اهلش ستمکار بودند، در هم شکستیم و پس از آنان قومی دیگر پدید آوردیم: «وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ»^۱.

این سنت الهی است که اگر افراد جامعه در برابر ارشادات پیامبران خاضع نباشند، به‌طوری‌که زمینه و ظرفیت اجرای عدالت را از اجتماع خارج کنند و ظلم و ستم را رواج دهند، مستحق عذاب و هلاکت‌اند. قرآن خطاب به پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: نزدیک بود که مشرکان تو را از این سرزمین حرکت دهند تا از آن بیرون‌ت کنند و در آن صورت، پس از تو جز اندکی درنگ نمی‌کردند و دچار عذاب خدا می‌شدند؛ و این سنت الهی است که دربارهٔ رسولان پیش از تو جاری بوده است: «وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا سَنَةً مِّنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا»^۲.

بسیاری از گذشتگان در اثر تکذیب و جنایتی که در برابر پیامبران مرتکب شده بودند، دچار هلاکت شدند و قرآن در اینجا نیز بدون اشاره به دورهٔ خاصی از پیامبران می‌فرماید: آیا پیشینیان را به‌سبب تکذیبشان هلاک نکردیم و سپس اقوام دیگر را جایگزین نمودیم؟ آری! با تکذیب‌کنندگان این‌گونه رفتار می‌کنیم: «أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ثُمَّ نَبِّعُهُمُ الْآخَرِينَ كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ»^۳ و در چند جای دیگر نیز این موضوع را تذکر می‌دهد و می‌فرماید که سنت خداوند دربارهٔ گذشتگان همین است و در سنت ما تبدیل و تحولی نمی‌یابی: «سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»^۴.

ارادهٔ خداوند بر این است که زمین از هر ظلم و ستمی پاک شود؛ وگرنه ظالمان و ستمگران محکوم به نابودی‌اند و باید جای خود را به اقوامی دیگر بسپارند. از این‌رو در قرآن تعابیری نظیر «ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ»^۵ یا «ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ»^۶ مشاهده می‌شود.

قرآن در آیه‌ای اشاره‌ای جامع به ادوار مختلفی که پیامبران مشغول هدایت بشر بوده‌اند، دارد و ستمگرانی را که پیامبران‌شان را تکذیب کرده‌اند، با عذابی سخت و متنوع روبه‌رو کرده است: همه را به گناهانشان گرفتیم؛ بر برخی از آنان توفانی سخت فرستادیم و بعضی را فریاد مرگبار گرفت و برخی را به زمین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم؛ و خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند؛ ولی آنان بودند که به خودشان ستم کردند: «فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا

۱. انبیاء: ۱۱.

۲. اسراء: ۷۶ و ۷۷.

۳. رسالت: ۱۶، ۱۷ و ۱۸.

۴. فتح: ۲۳، برای آیات بیشتر، ر.ک: احزاب: ۶۲؛ غافر: ۸۵-۷۸.

۵. مؤمنون: ۳۱.

۶. مؤمنون: ۴۲.

عَلَيْهِ حَاصِباً وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتُهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»^۱.

همچنین قرآن در مواردی پرشمار با اشاره به پیامبری خاص بر این معنا تأکید ورزیده است. در خصوص نوح پیامبر^{علیه السلام} با اشاره به سرکشی مردم و نفرین آن حضرت می‌فرماید: همانا قوم نوح بسیاری را گمراه کردند و مستکاران جز گمراهی بر آنان افزوده نمی‌شود. آنها به سبب گناهانشان غرق شدند و بی‌درنگ در آتشی افکنده شدند که از آن در برابر خدا برای خود یاورانی نیافتند. و نوح گفت: پروردگارا! هیچ‌یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار که اگر آنان را باقی گذاری، بندگان را گمراه می‌کنند و جز نسلی بدکار و ناسپاس زاد و ولد نمی‌کنند: «وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَالًّا مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَاراً فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَاراً وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً إِنَّكَ إِن تَذَرْنَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِراً كَفَّاراً»^۲.

درباره حضرت لوط^{علیه السلام} نیز خطاب به پیامبر اسلام^{صلی الله علیه و آله} می‌فرماید: بی‌تردید لوط از پیامبران بود. یاد کن هنگامی را که او و همهٔ اهلس را نجات دادیم؛ مگر پیرزنی را که در میان باقی ماندگان در شهر بود؛ سپس دیگران را هلاک کردیم: «وَإِنْ لَوْطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ»^۳. دربارهٔ حضرت موسی^{علیه السلام} نیز همین معنا تکرار شده است: موسی و هر که با او بود را نجات دادیم؛ سپس آن گروه دیگر را غرق کردیم: «وَ أَنْجَيْنَا مُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْأَخْرِينَ»^۴. دربارهٔ قوم عاد، ثمود و اصحاب رس و اقوام دیگر نیز آیهٔ جداگانه‌ای نازل شده است: قوم عاد و ثمود و اهل رس و اقوام بسیاری را نیز که در فاصلهٔ میان آن، اقوام بسیاری بودند، هلاک کردیم و برای هریک به‌منظور هدایتشان سرگذشت‌های عبرت‌آموز بیان نمودیم و چون هدایت نیافتند، هریک را به‌شدت در هم شکستیم: «وَ عَادًا وَ ثَمُودَ وَ أَصْحَابَ الرَّسِّ وَ قُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيراً وَ كَلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَ كَلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيراً»^۵.

از این آیات به‌دست می‌آید که اگر جامعهٔ بشری هدایت‌پذیر نباشند، محکوم به هلاک‌اند.

۲-۳-۳. مقدمهٔ دوم: مأذون و مستجاب بودن نفرین پیامبران

نفرین پیامبران بر هلاکت جامعهٔ پر از ستم، مأذون و مستجاب است. در این باره شواهدی از آیات قرآن موجود است که در نکتهٔ اول به بعضی از آنها اشاره شد؛ برای نمونه، در آیه‌ای که دربارهٔ حضرت نوح^{علیه السلام} ذکر شد، دیدیم که این

۱. عنکبوت: ۴۰.

۲. نوح: ۲۷-۲۴؛ دربارهٔ آیات مربوط به حضرت نوح، رک: اعراف: ۶۴ یونس: ۷۱ اسراء: ۱۷؛ فرقان: ۳۷؛ شعراء: ۱۱۶؛ صافات: ۷۵-۷۲؛ انبیا: ۷۶.

۳. صافات: ۱۳۳-۱۳۶؛ برای آیات بیشتر، رک: نمل: ۵۶، ۵۸.

۴. شعراء: ۶۵-۶۶ برای آیات بیشتر، رک: بقره: ۵۰؛ انفال: ۵۴؛ هله: ۶۱؛ حج: ۴۴.

۵. فرقان: ۳۸ و ۳۷.

پیامبر بزرگ چگونه بر قومش نفرین فرستاد و دعایش مستجاب شد: «وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِمَّنِ الْكَافِرِينَ دِيَارًا»^۱.

درباره حضرت موسی و هارون علیهم السلام نیز خداوند دعایشان را مستجاب کرد و فرعونیان را در عذاب فرو برد؛ خدا فرمود: دعای شما دو نفر پذیرفته شد؛ بنابراین پابرجا و استوار باشید و از روش کسانی که جاهل و نادانند، پیروی نکنید؛ و بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم؛ پس فرعون و لشکریانش موسی را از روی ستم دنبال کردند تا هنگامی که بلای غرق شدن او را فرو گرفت: «قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ فَأَسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَيْنَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْيًا وَ عَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ»^۲. درباره پیامبران دیگر نیز پس از تقاضای عذاب از سوی آنان، خداوند دعایشان را مستجاب نمود و امت‌های گذشته را گرفتار عذاب کرد؛^۳ مگر دعای حضرت یونس علیه السلام که با اندکی تأخیر مستجاب شد.^۴

۳-۳-۳. مقدمه سوم: استثنا شدن امت پیامبر ص از نفرین

امت پیامبر ص از قاعده عذاب دنیوی و هلاکت عمومی استثنا شده است؛ زیرا خداوند به سبب انتساب این امت به وجود مبارک پیامبر ص عذاب دنیوی را از این امت برداشته و این یکی از ویژگی‌های امت اسلام است. قرآن در این زمینه صراحت دارد و خطاب به پیامبر اکرم ص می‌فرماید: خدا بر آن نیست که آنان را درحالی که تو در میانشان به سر می‌بری، عذاب کند و تا ایشان طلب آمرزش می‌کنند، خدا عذاب‌کننده آنان نخواهد بود: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»^۵.

البته شأن نزول این آیه درباره ابوجهل^۶ یا حارث بن عمرو الفهری^۷ است که از رسول خدا ص تقاضای نزول عذاب کردند؛ ولی هیچ‌گاه شأن نزول‌ها دلالت آیه را محدود نمی‌کنند؛ از این رو در حدیثی (به‌طور عام و نسبت به همه مسلمانان) از رسول خدا ص نقل شده است که فرمود: مقام من در میان شما و مفارقت من از میان شما، هر دو موجب خیر و برکت است. جابر بن عبدالله انصاری عرض کرد: یا رسول الله! اما برکت مقام شما تا وقتی که در میان ما هستی، روشن است؛ لکن مفارقت شما از ما چگونه خیر و برکت دارد؟ رسول خدا ص فرمود: اما برکت مقام من در میان شما به دلیل این آیه است که فرمود: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ»؛ و اما مفارقت من با شما برکتش به

۱. نوح: ۲۶.

۲. یونس: ۹۰/۹۹.

۳. فرقان: ۳۷ و ۳۸؛ نوح: ۲۶.

۴. فضل بن حسن طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۹۹. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۸۰.

۵. انفال: ۳۳.

۶. محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۹۹.

۷. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۵۷.

این است که اعمال شما روزهای دوشنبه و پنجشنبه بر من عرضه می‌شود و من به سبب اعمال نیک شما خدا را سپاس می‌گویم و در مورد اعمال بد شما از خداوند طلب مغفرت می‌کنم.^۱

برخی از دانشمندان اهل سنت در گزارشی آورده‌اند که راوی گفت: هنگامی که آیه «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» نازل شد، گمان کردم که این آیه شامل همه امت‌های گذشته می‌شود؛ درحالی‌که این ویژگی مخصوص پیامبر ما - صلوات الله علیه - است، نه پیامبران دیگر.^۲

آنچه از آیه شریفه استنباط می‌شود، این است که این آیه در مقام امتنان و اعلام یکی از ویژگی‌های پیامبر ﷺ است که پیامبران پیشین دارای این ویژگی نبودند و علت آن این است که پیامبر اسلام ﷺ «رحمة للعالمین» است و مقتضای رحمت آن است که کسی با وجود آن حضرت عذاب نشود.^۳ بنابراین رسول اکرم ﷺ مجاز به نفرین در حق امت خود نبوده‌اند.

۳-۳-۴. مقدمه چهارم: همانندی شئون امام با پیامبر

امام معصوم ﷺ دارای همه شئون پیامبر است، جز اینکه نبی نیست و وحی بر او نازل نمی‌شود.^۴ بنابراین جانشین پیامبر اسلام ﷺ نیز از همان امتیازاتی که آن حضرت دارد، برخوردار است.

در حدیثی از امام باقر ﷺ سؤال شد: به چه سبب به وجود پیامبر و امام نیاز داریم؟ حضرت فرمود: برای بقای عالم و استواری آن؛ زیرا اگر پیامبر یا امام بر روی زمین باشد، خداوند عذاب را از اهل آن دور می‌کند؛ چون خداوند فرمود: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ»؛ و پیامبر ﷺ فرمود: ستارگان برای اهل آسمان پناه‌اند و اهل بیت من برای اهل زمین پناه‌اند؛ و اهل بیت همان‌ها هستند که خداوند اطاعت از آنها را با اطاعت از خودش قرین کرده و فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...»^۵

در حدیث دیگری از ابن عباس نقل شده است که مردم بر روی زمین دارای دو امان‌نامه‌اند: یکی وجود مبارک پیامبر اکرم ﷺ، که از دست رفت؛ و دیگری که باقی مانده، استغفار است که باید به آن تمسک کنید.^۶ شاید منظور از امان‌نامه دوم، یعنی استغفار، وجود امام ﷺ است که برای خلق استغفار می‌کند؛ زیرا تعبیر «فتمسکوا به» در روایت ابن عباس، با احتمال یادشده سازگار است.

۱. محمد بن حسن صفار قمی، بصائر الدرجات، ص ۴۶۴؛ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۵۴.

۲. جلال‌الدین سیوطی، توفیر الحوالک، ص ۷۱۴.

۳. فضل بن حسن طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۶۰؛ محمد بن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۱۲.

۴. محمد بن علی صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۲.

۵. همان، ص ۱۲۳.

۶. احمد بن حسین بیهقی، السنن الکبری، ج ۵، ص ۴۶؛ محمد عبده، خطب الامام علی ﷺ، ج ۴، ص ۱۹.

در حدیث متواتر غدیر نیز آنچه پیامبر اسلام منصوب کرد، منصب ولایت و امامت بود که خلافت لازمه آن است؛ و البته خلافت امام علیه السلام محقق نشد؛ لکن امامت و ولایت او تحقق یافت.^۱ بنابراین، شئونات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به ولی و جانشین او، علی بن ابی طالب علیه السلام و پس از او به امامان بعدی انتقال یافت.

پس جامعه‌ای که امام علیه السلام در آن زندگی می‌کند، همان جامعه نبوی است و در بحث‌های گذشته به این نتیجه رسیدیم که از ویژگی‌های جامعه نبوی آن است که نفرین پیامبر یا امام برای آن جامعه مأذون نیست؛ از این رو امام حسین علیه السلام با همین مبنای نفرین خود را برای جامعه آن روز، که استعداد تحقق عدالت و هدایت را از دست داده بود، نثار نکرد؛ بلکه راه دیگری در پیش گرفت. اما راه دیگر چه بود؟ در ادامه به بررسی این موضوع می‌پردازیم.

۴. بن بست عدالت در جامعه اموی

عنصر عدالت و هدایت مهم‌ترین ویژگی در جامعه اسلامی است و هرگاه مسیر تحقق آن به بن بست برسد، بر نخبگان یا - بهتر بگوییم - بر امام جامعه واجب است که راهی را برای آن باز کند. بدیهی است که از جامعه نبوی تا جامعه حسینی انحرافات شدیدی پدید آمد؛ تا آنجا که زمام حکومت و سرنوشت مسلمانان به دست فرد نالایقی چون یزید افتاد و بی‌عدالتی‌ها، کج‌اندیشی‌ها و نادیده انگاشتن سنت پیامبر صلی الله علیه و آله به طور گسترده رواج یافته بود.

به اعتقاد نگارنده، مهم‌ترین عنصر انحراف که موجب قیام شد، کنار گذاشتن اهل بیت علیهم السلام و «انزوای مقام ولایت کبری» بود که به شدت با عدالت فاصله دارد؛ زیرا عدالت اصیل همان مقام ولایت است که پیوند اصلی مبدأ ربوبیت با عالم هستی است و جهان هستی بدون ولایت و عدالت معنا ندارد. به همین دلیل وقتی از امام باقر علیه السلام سؤال می‌شود که چرا به نبی و امام نیاز داریم، می‌فرماید: «برای اینکه امور جهان بر مصلحت عدالت استوار شود»^۲ و در زیارت امام عصر علیه السلام در وصف آن حضرت می‌خوانیم که با نور عدالتش ظلم را ناپدید و آتش کفر را خاموش می‌کند؛ چنان که در بعضی دیگر از فرازهای زیارت، آن حضرت به «العدل المشتهر» توصیف می‌شود.^۳ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در آن حدیث مشهور در پاسخ به پرسش جابر درباره مهدی این امت، فرمود: قیامت برپا نمی‌شود، مگر اینکه زمین پر از ظلم و ستم شود؛ سپس از اهل بیت من کسی خروج می‌کند که زمین را پر از عدل و داد می‌کند.^۴ برخی از محققان معاصر تعداد این گونه احادیث را تا عدد شصت رسانده‌اند.^۵ این تعبیر گواه آن است که میان احیای ولایت و برقراری عدالت پیوند ناگسستنی وجود دارد.

۱. عبدالحسین امینی، التذیر فی الکتاب و السنة و الادب، ج ۱، ص ۱۵۹ به بعد.

۲. محمدبن علی صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۳.

۳. علی بن موسی سیدبن طاووس، جمال الاسبوع، ص ۳۱۲.

۴. میرزا حسین محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۵۵۷.

۵. لطف‌الله صافی گلپایگانی، لمحات فی الکتاب و الحدیث و المذهب، ص ۶۴.

از این رو امام باقر علیه السلام در روایتی، ضمن اینکه مهم‌ترین رکن از ارکان پنج‌گانه اسلام را ولایت معرفی می‌کند، به مخاطب می‌فهماند که صاحبان ولایت مجریان عدالت‌اند.^۱

اکنون ادعای ما آن است که در زمان امام حسین علیه السلام «ولایت‌اهلیت» از حکومت اسلامی رخت برپست و جامعه به بن‌بستی رسید که جایگاه ولایت و امامت به کلی از دست رفت و این همان خطر بزرگی بود که امام حسین علیه السلام گرفتار آن شده بود.

بی‌شک بنی‌امیه در انحراف جامعه نبوی و از بین بردن سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نقش اساسی داشت و به تدریج جامعه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بر مبنای عدالت ساخته بود، از معیارهای خود فاصله گرفت؛ تا آنجا که برخی از این خاندان به‌طور علنی بهشت و جهنم را انکار می‌کردند. *ابوسفیان* به‌طور صریح در حضور عثمان بهشت و دوزخ را انکار کرد: «خلافت و حکومت را همچون گوی دست‌به‌دست بگردانید، ای فرزندان عبدشمس؛ که به خدا سوگند، نه بهشتی در کار است و نه دوزخی»^۲؛ و عثمان از این سخن *ابوسفیان* ناراحت شد و او را از محضر خویش بیرون کرد.^۳ پسرش معاویه نیز درحالی که خود را سزاوارتر از هر کسی برای خلافت می‌دید،^۴ کسی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره او فرموده بود: هرگاه معاویه پسر *ابوسفیان* را بر روی منبر خلافت دیدید، گردن او را بزنید؛^۵ همچنین فرموده بود: معاویه در جبهه‌ای از آتش جهنم است و در آنجا خدا را با «یا حنان یا منان» فرامی‌خواند؛ اما ندا می‌رسد: «الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ».^۶

آن هنگام که معاویه حکومت تمام ممالک اسلامی را به‌دست گرفت، بنی‌امیه را شجره طیبه رسول‌الله صلی الله علیه و آله معرفی کرد و توسط کسانی چون عمرو عاص، مغیره بن شعبه و عروقه بن زبیر درباره خود به فضیلت‌سازی پرداخت؛^۸ سپس درحالی که این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را به یاد داشت که خطاب به علی علیه السلام فرموده بود: «یا علی! لا یحبک إلا مؤمن و لا یبغضک إلا منافق»، به کارگزارانش نوشت که در منبرهایشان علی علیه السلام را لعن کنند و بدین‌وسیله چهره تابناک ولایت را مخدوش کرد.^۹ حتی یک بار معاویه، با آنکه فردی زیرک بود و می‌کوشید دینداری خود را به نمایش بگذارد، در گفت‌وگوی شبانه‌اش با مغیره بن شعبه الحاد و کفر خود را ظاهر کرده است. وی در پاسخ به نصیحت

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۸.

۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۲۰۸.

۳. همان، ج ۳۱، ص ۱۹۷؛ عبدالحسین امینی، الغدير، ج ۸، ص ۲۷۸؛ عبدالحمید بن هبته الله ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۹، ص ۵۳؛ ج ۱۵، ص ۱۷۵.

۴. علی بن حسن ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۹، ص ۱۴۵.

۵. عبدالحمید بن هبته الله ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۲؛ عبدالله ابن عدی جرجانی، الکامل فی ضعف الرجال، ج ۲، ص ۲۰۹؛ ج ۷، ص ۸۳.

۶. یونس: ۹۱.

۷. عبدالحمید بن هبته الله ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۷۶.

۸. علی بن حسن ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۶، ص ۶۳.

۹. عبدالحمید بن هبته الله ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۶۳.

مغیره که او را به اصلاح و گسترش عدالت دعوت کرد، گفت: «خلفای نخستین ما رفتند و جز نامی از آنها نمانده است؛ اما این برادر هاشمی ما هر روز پنج بار به نام او بانگ می‌زنند که "أشهد أن محمداً رسول الله"؛ پس چه چیزی برای ما باقی مانده است؟ ای بی‌مادر! به خدا سوگند وقتی به خاک رفته‌ایم، همه چیز تمام می‌شود».^۱

در دوران حاکمیت بنی‌امیه بدعت‌ها،^۲ شکنجه‌ها،^۳ نقض پیمان‌ها^۴ و کشتارها^۵ رواج گسترده‌ای پیدا کرد. معاویه با اینکه به بی‌کفایتی فرزندش یزید اذعان داشت،^۶ بر جانشینی او اصرار ورزید و خطاب به یزید گفت: «من تو را بر همهٔ اصحاب پیغمبر مقدم داشتم و تو را به امامت و فرماندهی همهٔ آنان منصوب کردم؛ با اینکه تو می‌دانی در میان آنان افراد لایق‌تر از تو وجود دارند».^۷

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «لایزال أمر اُمّی قائماً بالقسط حتی یکون اول من یتلمه رجل من بنی‌امیه یقال له یزید»؛ همیشه امور امت من پابرجا و استوار است؛ تا اینکه مردی از بنی‌امیه آن را در هم می‌شکند که نامش یزید است.^۸ هنگامی که یزید به خلافت رسید، احکام اسلام و سنت پیامبر ﷺ به کلی از بین رفت و خود یزید نیز با تمثیل به شعر ابن‌زبیر صریحاً رسالت پیامبر ﷺ را انکار کرد.^۹ اینجاست که حضرت سکینه رضی الله عنهما وقتی رأس حسین رضی الله عنهما را پیش آوردند، می‌گوید: «به خدا سوگند، کافر و مشرکی شرورتر از یزید مشاهده نکردم».^{۱۰} از همین روست که وقتی از امام حسین رضی الله عنهما می‌خواهند با کسی چون یزید بیعت کند، می‌فرماید: «إنا لله و إنا إليه راجعون و علی الاسلام السلام إذ قد بلیت الامة براع مثل یزید».^{۱۱}

اما دردناک‌تر از همه، نخبگان و دوستان بی‌بصیرتی بودند که توان درک «مقام ولایت» را نداشتند و در مقام نصیحت و دلسوزی از آن حضرت خواستند که دست از این حرکت بردارد. محمد حنفیه، برادر امام حسین رضی الله عنهما که در زمان خود صاحب نفوذ بود و امام را همچون روح و جانش دوست می‌داشت و طاعتش را بر خود واجب می‌دانست،^{۱۲} با

۱. همان، ج ۵ ص ۱۲۹.

۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۲۶۶.

۳. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۱.

۴. همان.

۵. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۷۱.

۶. علی بن حسن ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۵ ص ۳۹۵.

۷. عبدالله بن مسلم ابن‌قتیبه دینوری، الإمامة والسیاسة، ج ۱، ص ۲۱۶.

۸. علی بن حسن ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳ ص ۳۳۶؛ ج ۶۸ ص ۶۸؛ ج ۴۱ شمس‌الدین ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹.

۹. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۸ ص ۱۸۸؛ اسماعیل بن عمر ابن‌کثیر، البداية و النهایة، ج ۸ ص ۳۴۶؛ عبدالحسین امینی، الغدیر، ج ۳، ص ۲۶۱؛ ج ۱۱، ص ۱۴.

۱۰. محمد فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۱۹۱.

۱۱. احمد ابن‌اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵ ص ۱۷؛ محمد بن جعفر ابن‌نماحلی، مئیر الأحرار، ص ۱۵.

۱۲. احمد ابن‌اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵ ص ۲۰.

آن حضرت همراهی نکرد. اگر به‌اعتراف خودش «طاعته فی عنقه»، طاعت امام علیه السلام آویزه گردنش بود، پس چرا در همراهی با امام عذرخواهی کرد و همراهش عازم نشد و حتی از رفتن فرزندانش که در رکاب امام حسین علیه السلام بودند، ممانعت کرد؟^۱ چرا کسانی چون ابوسعید خُدری،^۲ ابوقاد لیشی،^۳ سعید بن مسیب،^۴ عبدالله بن جعفر،^۵ عبدالله بن عباس،^۶ عبدالله بن عمر^۷ و عبدالله بن مطیع^۸ از همراهی با آن حضرت عاجز ماندند و رأی خود را بر تصمیم امام علیه السلام مقدم کردند؟ اساساً تنهایی امام در این سفر و همراهی تعدادی اندک با ایشان، بزرگ‌ترین گواه مظلومیت آن حضرت و شهادی قوی بر فاصله مردم و نخبگان جامعه با جایگاه امامت و ولایت است.

بدیهی است در این نگارش کوتاه، ترسیم بی‌عدالتی‌ها از سوی بنی‌امیه و تبیین انحرافات خواص جامعه، به‌طور کامل میسر نیست؛ اما آنچه تاکنون گزارش کردیم، حاکی از دور افتادن مردم از مقام ولایت و امامت است؛ یعنی انحراف از سنت اصیل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و گسترش ظلم چنان به اوج خود رسید که هیچ روزنه‌ای برای هدایت جامعه باقی نماند و ناگزیر امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر اثر تفکرات اموی و بی‌بصیرتی نخبگان، بسیار از اهل بیت علیهم السلام دور افتاد و زمینه هدایت آنها از بین رفت. اکنون امام حسین علیه السلام تکلیف هدایت چنین جامعه‌ای را بر عهده دارد و باید حرکتی تکان‌دهنده و ماندگار انجام دهد تا مسیر انحراف یافته، به سوی ولایت و عدالت بازگردد. او دو راه پیش روی خود دارد:

یا باید برای هلاک چنین جامعه‌ای نفرین کند و سنت هلاکت را در حق آنان اجرا نماید و خداوند پس از هلاکت آنها جامعه‌ای نو و تازه پدید آورد: «وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ»؛^۹ لکن امام نفرین نکرد؛ چون امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به امت‌های پیشین، از این قاعده استثنا شده بود و پیش‌تر در مقدمه سوم دلیل این استثنا را یادآور شدیم.

یا باید راهی دیگر پیش گیرد تا جامعه نجات یابد. آن راه دیگر چه بود؟ پاسخ این است که آن راه دیگر هر راهی می‌توانست باشد؛ چون مقصد نهایی امام علیه السلام بازگرداندن جامعه به سنت اصیل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و گشودن پنجره عدالت و «فهم جایگاه امامت» است؛ زیرا چنان که پیش از این اشاره کردیم، وجود امام علیه السلام برای برقراری عدالت

۱. علی بن حسن ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۱.

۲. اسماعیل بن عمر ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۷۶.

۳. همان، ج ۸، ص ۱۷۶.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان، ص ۱۷۵.

۷. احمد ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۲۴.

۸. همان، ج ۵، ص ۲۲.

۹. انبیاء: ۱۱.

است و مردم با شناخت امام به عدالت نزدیک‌تر می‌شوند. از این رو این هدف به‌عنوان مبنای قیام امام علیه السلام می‌توانست با عناصری نظیر «تشکیل حکومت»، «شهادت‌طلبی»، «امر به معروف و نهی از منکر» یا «اجبار بر بیعت» یا هر عنصر دیگری مطابقت پیدا کند؛ مثلاً اقدام امام علیه السلام به قیام به‌سبب تن ندادن به بیعت اجباری، این پرسش را در اذهان ایجاد می‌کند که امام کیست و چرا بیعت نمی‌کند؟ در مورد عوامل دیگر نیز همین پرسش مطرح است؛ لذا اگر فرض کنیم که امام علیه السلام براساس نظریه تشکیل حکومت به حکومت دست می‌یافت و حکومتی تشکیل می‌داد، زمینه شناخت او بیشتر فراهم می‌شد و هرچه شناخت مردم از امام بیشتر شود، به عدالت نزدیک‌تر می‌شوند؛ زیرا امام مجری عدالت است.

۵. گواهی سخنان امام علیه السلام از هدف اصلی قیام

اتفاقاً مروری بر کلمات امام علیه السلام از مسیر مدینه تا کربلا، حاکی از آن است که سخنان آن حضرت یکنواخت و ثابت نبوده است؛ بلکه آن حضرت در ملاقات با افراد مختلف، پاسخ‌های گوناگون داده است که نشان می‌دهد علت اصلی قیام چیز دیگری بوده است. امام علیه السلام در ملاقات با/مسلمه فرمود: جدم را در خواب دیدم که فرمود: «إن الله شاء أن يراک قتيلًا»^۱؛ و در نامه‌اش به محمد حنفیه امر به معروف را مطرح کرد؛^۲ و در پاسخ به عبدالله بن مطیع^۳ و ابن عباس، استخاره را بهانه کرد؛ و به عبدالله بن عمر گفت: «من با یزید بیعت کنم و در صلح او داخل شوم؟ درحالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره او و پدرش چیزهایی گفت».^۴

پاسخ‌های مختلف و سخنان متنوع امام علیه السلام حاکی از آن است که ریشه قیام در جای دیگری نهفته است و متأسفانه بسیاری از نزدیکان و دوستان امام چون ظرفیت فهم آن را نداشتند، پاسخ‌های مختلفی از آن حضرت دریافت می‌کردند. همین امر موجب شد تا علت اصلی قیام همچنان مخفی بماند؛ از همین رو سخنان آن حضرت گاه بر نظریه «تشکیل حکومت» سازگار است؛^۵ گاه بر عنصر «امر به معروف و نهی از منکر» مطابقت دارد؛^۶ زمانی بر «شهادت‌طلبی»^۷ یا «دستور غیبی»^۸ یا بر «بیعت اجباری» انطباق پیدا می‌کند؛^۹ چنان که در مورد اخیر، خود یزید در

۱. علی بن موسی سیدین طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۴۰.

۲. احمد ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۲۰.

۳. همان، ص ۲۳.

۴. همان، ص ۲۴.

۵. همان، ص ۳۱.

۶. همان، ص ۲۱.

۷. علی بن موسی سیدین طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۳۸.

۸. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

۹. محمدبن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۳۱۹.

نامه‌ای که به فرماندار مدینه ولید بن عتبین/ابی سفیان نوشته، بیعت اجباری را پیش کشیده و ابتدا در یک نامه رسمی نوشته است: «... فخذ البيعة على أهل المدينة، والسلام»؛ سپس در یک نامه غیررسمی که کاغذش به اندازه گوش موش بود،^۱ نوشت: «... اما بعد؛ پس از حسین بن علی و عبدالرحمان بن ابی بکر و عبدالله بن الزبیر و عبدالله بن عمر بن الخطاب بیعت شدید بستان و اجازه مخالفت به آنان مده؛ پس هر کس از آنان مخالفت کرد، گردنش را بزن و سرش را برای من بفرست».^۲

درواقع امام حسین علیه السلام برای احیای عدالت از دست‌رفته و نزدیک ساختن جامعه به «مقام ولایت» قیام کرد و بدیهی است که میان عدالت و مقام ولایت پیوند عمیقی وجود دارد؛ یعنی نمی‌توان با کنار زدن اهل بیعت علیهم السلام به عدالت دست یافت. از این رو در حدیث امام باقر علیه السلام درباره علت نیاز عالم به امام، اصلاح جهان و برقراری عدالت مطرح شده است؛^۳ زیرا این مفهوم در جامعه آن روز به شدت فراموش شده بود؛ درحالی که در صدر اسلام درک مفهوم ولایت و حاکمیت اهل بیعت علیهم السلام هنوز از بین نرفته بود و به همین دلیل حضرت علی علیه السلام با خلفا بیعت کرد و آنان را در امور حکومتی کمک می‌کرد و خود به عنوان خلیفه چهارم زمام حکومت را به دست گرفت و پس از او امام حسن علیه السلام خلیفه مسلمین شد؛ اما پس از این دوران، حاکمیت مسلمین با شیب تندی از جایگاه اصلی‌اش فاصله گرفت و بدون توجه به معیارهای امامت، به بنی‌امیه و آن هم شخصی مثل یزید منتقل شد. آنگاه در چنین شرایطی، از امام خواسته می‌شود که با یزید بیعت کند و حکومت او را به رسمیت بشناسد! طبعاً امام تن به این ذلت نداد و تلاش کرد که جایگاه خودش را به عنوان ولی و امام مسلمین به مردم تفهیم کند؛ لذا به معاویه می‌نویسد: «من در پیشگاه خداوند عذری ندارم که به جهاد با تو برنخیزم و فتنه‌ای عظیم‌تر از ولایت و حاکمیت تو بر این امت سراغ ندارم».^۴ در نگاه امام علیه السلام، ولایت معاویه بر امت اسلامی معیارهای لازم را نداشت و موجب امانت سنت پیامبر شد؛ به‌ویژه اینکه بعد از او کسی همچون یزید ولایت امت را در دست گرفته بود.

نتیجه‌گیری

از بحث‌های گذشته نتایج زیر حاصل می‌شود:

۱. هریک از دیدگاه‌های قیام که در متن مقاله از آنها یاد شده است، نظیر «اجبار بر بیعت»، «تشکیل حکومت»، «شهادت‌طلبی»، «امر به معروف و نهی از منکر»، «دعوت کوفیان» و «تکلیف ویژه»، از علل ناقصه قیام‌اند و علت

۱. علت اینکه یزید در کاغذ کوچک و غیررسمی، چنین نامه‌ای نوشت آن است که در آینده امکان انکار چنین نامه‌ای برای او فراهم باشد.

۲. احمد ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۱۰.

۳. محمد بن علی صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۳.

۴. علی بن حسن ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۰۶.

- اصلی قیام «احیای مقام ولایت» به منظور تحقق عدالت بوده است؛ زیرا ولایت اهل بیت علیهم السلام بدون عدالت معنا ندارد. درباره پیوند ولایت با عدالت نیز در ذیل عنوان «بن بست عدالت در جامعه اموی»، شواهدی ذکر شد.
۲. نهضت امام حسین علیه السلام در سنت‌های قرآنی ریشه دارد و در متن مقاله به صورت گسترده درباره آنها بحث شد.
۳. قول کسانی چون ابوبکر ابن عربی، ابن تیمیّه و ابن خلدون که قیام امام حسین علیه السلام را حرکتی نامشروع در برابر حاکمیتی مشروع پنداشته‌اند، باطل است؛ زیرا قیام امام علیه السلام هماهنگ با شیوه انبیا بود و در سنت‌های قرآنی ریشه دارد.

منابع

- نهج البلاغه: **خطب الإمام علی**، تحقیق محمد عبده، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۲ق.
- ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة‌الله، **شرح نهج البلاغه**، تحقیق محمدابولفضل ابراهیم، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۰م.
- ابن اعثم کوفی، احمد، **الفتوح**، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۱۱ق.
- ابن تیمیة حرانی، احمد بن عبدالحلیم، **منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة والقدریة**، ریاض، مکتبة الریاض الحدیثه، بی‌تا.
- ابن عدی جرجانی، عبدالله، **الکامل فی ضعفاء الرجال**، تحقیق یحیی مختار غزاوی، بیروت، دار الفکر، ۱۹۸۸م.
- ابن عربی، ابوبکر، **العواصم من القواصم فی تحقیق مواقف الصحابه**، تحقیق محب‌الدین خطیب، قاهره، المکتبة السلفیه، بی‌تا.
- ابن عساکر، علی بن حسن، **تاریخ مدینة دمشق**، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
- ابن قتیبة دینوری، عبدالله بن مسلم، **الإمامة والسیاسة**، تحقیق طه محمد الزینی، دمشق، مؤسسة الحلبي و شرکاؤه للنشر و التوزیع، بی‌تا.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، **البدایة و النهایة**، تحقیق علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
- ابن نما حلّی، محمد بن جعفر بن محمد، **شیر الأحرار**، نجف اشرف، مکتبة الحیدریه، ۱۳۶۹ق.
- اسکافی، محمد بن عبدالله، **المعیار و الموازنه**، تحقیق محمدباقر بهبودی، بی‌جا، بی‌تا، ۱۴۰۲ق.
- امینی، عبدالحسین، **الغدير فی الكتاب و السنة و الادب**، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۳۹۷ق.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، **صحیح البخاری**، استانبول، دار الطباعة العامره، ۱۴۰۱ق.
- بیهقی، احمد بن حسین، **السنن الکبری**، بیروت، دار الفکر، بی‌تا.
- پیشوایی، مهدی و همکاران، **تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهداء**، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۹.
- حلوانی، حسین بن محمد، **نزهة الناظر و تنبیه الخاطر**، قم، مدرسه الامام الهادی، ۱۴۰۸ق.
- دهخدا، علی اکبر، **لغتنامه دهخدا**، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- ذهبی، شمس‌الدین، **سیر اعلام النبلاء**، تحقیق شعیب الأرئووط، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ق.
- سیدین طاووس، علی بن موسی، **اللاهوف علی قتلی الطفوف**، قم، انوار الهدی، ۱۴۱۷ق.
- _____، **جمال الاسبوع**، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، بی‌جا، مؤسسه الآفاق، ۱۳۷۱.
- سیوطی، جلال‌الدین، **تتویر الحوالمک**، تصحیح محمد عبدالعزیز الخالیدی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
- صافی گلپایگانی، لطف‌الله، **حسین شهید آگاه و رهبر نجات‌بخش اسلام**، قم، بی‌تا، بی‌تا.
- _____، **لمحات فی کتاب و الحدیث و المذهب**، تهران، مؤسسه بعثت، بی‌تا.
- صدوق، محمد بن علی، **علل الشرائع**، تحقیق سیدمحمدصادق بحرالعلوم، نجف اشرف، المکتبة الحیدریه، ۱۳۸۵ق.
- _____، **عیون اخبار الرضا**، تحقیق حسین علمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۴ق.
- صفا، قمی، محمد بن حسن، **بصائر الدرجات**، تهران، الاعلمی، ۱۴۰۴ق.
- طباطبایی بروجردی، سیدحسین، **جامع احادیث الشیعه**، قم، مدینة العلم، ۱۴۰۷ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، **اعلام الوری بأعلام الهدی**، قم، مؤسسه آل‌البتی، ۱۴۱۷ق.
- _____، **تفسیر مجمع البیان**، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ق.
- _____، **تفسیر مجمع البیان**، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ق.
- طبری، محمد بن جریر، **تاریخ الامم و الملوک**، تحقیق نخبة من العلماء الأجلاء، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۸۷۹م.
- طوسی، محمد بن حسن، **التبیان فی تفسیر القرآن**، تحقیق احمد حبیب قصیر عاملی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ق.
- علم‌الهدی، علی بن حسین، **تنزیه الأنبیاء**، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۰۹ق.
- فاضل استرآبادی، محمد، **عاشورا انگیزه، شیوه و بازتاب**، چ دوم، قم، مؤسسه شیعه‌شناسی، ۱۳۹۵.

- فتال نیشابوری، محمد، *روضه الواعظین*، تحقیق سیدمحمد مهدی حسن خراسان، قم، شریف الرضی، بی تا.
- فیومی، احمدبن محمد، *المصباح المنیر*، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۵ق.
- قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، *ینایع المودة لنوی القریبی*، تحقیق سیدعلی جمال اشرف حسینی، قم، اسوه، ۱۴۱۶ق.
- کلینی، محمدبن یعقوب، *الکافی*، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲.
- لیثی واسطی، علی بن محمد، *عیون الحکم و المواعظ*، تحقیق حسین حسینی بیرجندی، قم، دارالحديث، ۱۳۷۶.
- مجلسی، محمدباقر، *بحارالانوار*، تحقیق محمدباقر بهبودی، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
- محدث نوری، میرزا حسین، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، قم، مؤسسه آل البيت، لاجیه التراث، ۱۴۰۸ق.
- مطهری، مرتضی، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، تهران، صدرا، ۱۳۶۵.
- _____، *حماسه حسینی*، تهران، صدرا، بی تا.
- معلوف، لوئیس، *المنجد فی اللغة*، تهران، معراج، ۱۳۶۵.
- مفید، محمدبن محمدبن نعمان، *الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد*، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ق.
- ناصری داودی، عبدالمجید، *انقلاب کربلا از دیدگاه اهل سنت*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۵.
- نجفی، محمدحسن، *جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام*، چ بیست و دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب، *تاریخ الیعقوبی*، بیروت، دار صادر، بی تا.